

جمهوری‌خواهی و ادیبان سیاسی

دکتر محمدنبی سلیم،^۱ طاهره طریقت^۲

چکیده

در این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که ادیبان سیاسی دوره مشروطه به چه میزان با پدیده نوظهور جمهوری‌خواهی، آشنا شده بودند. هدف ما از این پژوهش دستیابی به شناختی نسبی از مفهوم پدیده وارداتی "جمهوری" در دوران گذار مشروطیت و نیز انواع جهت‌گیری‌ها و جبهه‌گیری‌هاست که ادیبان از جناح‌های مختلف بدان دامن می‌زدند. این پژوهش از آن جهت حائز اهمیت است که می‌تواند به ما تصویری دقیق‌تر از نوع نگرش و بافت فکری ادیبان سیاسی دوران مشروطه (با تکیه بر شاعران آن) ارائه دهد و به نقش کارساز و ظرفیت‌های بالقوه شاعران و نویسندگان در جریان‌سازی‌های متنوع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و جهت‌دهی به پدیده‌های وارداتی در مسیرهای مورد نظر توجه کند.

کلیدواژه‌ها: مشروطه، جمهوری، شاعران، ادبیات سیاسی

مقدمه

به جرأت می‌توان گفت که نوع حاکمیت سیاسی تا دوران ظهور و بروز مشروطه در کشور ایران چندان مطمح نظر متفکرین این مرز و بوم نبوده، هر چند که گاه در آثار بزرگانی چون "فارابی" و "خواجه رشیدالدین طوسی" رشحه‌هایی از تقاضاهای آرمانی مانده در حصار کاغذ، در خصوص ایجاد مدینه‌های فاضله و حاکمیت‌های مشارکتی به چشم می‌خورد، ولی هرگز حتی به صورت پایلوت و مقطعی، چنین حاکمیت‌هایی در کشور ما در معرض دید ناظر تاریخ، گذارده نشد. دوران مشروطه اولین تجربه ناکام احساس مشارکت در یک حاکمیت شبه مردمی بود. احساسی که غالباً در بین طیف نخبگان تازه از فرنگ برگشته، آن هم به صورت خام (در بین اکثریت آن‌ها) تعریف می‌شود. آرمان برقراری یک حکومت مردمی به صورت یک رؤیای نارسیده در سطح جراید و افواه مردم و در قالب شعار و تبلیغات جنجالی نقش بست، اما سؤالی که در این زمینه پیش می‌آید این است که نقش متفکرین و اندیش‌مندان سیاسی (در این پژوهش با تمرکز بر طیف شاعران) در دریافت و فهم و جهت‌دهی پدیده نوظهور و وارداتی مردم‌سالاری (جمهوری) چه بوده است؟

به استناد شواهد تاریخی، اندیش‌مندان و ادبای سیاسی و اجتماعی ما در طول دوره‌های گوناگون زیست فردی و اجتماعی و فکریشان در مواجهه با رویدادهای عصر، غالباً منفعلانه و یا با اندکی اغماض نیمه‌فعالانه برخورد نموده‌اند؛ بدین معنا که ابتدا به ساکن، قادر به راه‌اندازی جریان‌های فکری، سیاسی، اجتماعی در سطح جامعه خود نبوده و پس از به وقوع پیوستن جریان با آن هم‌نوایی کرده و در بسط و تفسیر آن کوشیده‌اند و یا به جبهه‌گیری علیه آن اقدام کرده‌اند و یا آن‌که به دلیل مبهم بودن صورت جریان از آن کناره گرفته و موضع بی‌طرفی را اتخاذ کرده‌اند. احساس جمهوری‌خواهی احساسی بوده

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۳۵

است که انگیزه آن در مجامع نخبگان فرنگ رفته ایجاد شده است و در واقع جنبش های آن سویی، جرقه های این سویی را موجب شده اند. هدف ما از انجام این پژوهش این بوده است که به شناختی نسبی از مفهوم پدیده وارداتی "جمهوری" در پیکره حاکمیت تمرکزگرای سلطنتی، استبدادی و در دوران گذار مشروطیت دست یابیم و نیز نیم نگاهی به انواع جهت گیری ها و جبهه گیری هایی که ادیبان و شعرا از جناح های مختلف بدان دامن می زدند، داشته باشیم. این پژوهش از آن جهت که می تواند به ما تصویر روشنی از نوع نگرش و بافت فکری و فلسفی ادبا و شاعران سیاسی ارائه دهد و نیز ضرورت بخشیدن به نقش محوری و کارساز ظرفیت های اندیش مندان و شاعران سیاسی در خصوص جریان سازی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فکری، فرهنگی و یا جهت دهی به پدیده های وارداتی گوشزد نماید، حائز اهمیت است.

بحث و بررسی

الف) جمهوری خواهی

به باور برخی از صاحب نظران، جنبش جمهوری خواهی یا همان درخواست تبدیل نظام سلطنتی به نظام جمهوری در ایران، یکی از محورهای تلاش تجدیدطلبان هوادار رضاخان میرپنج بوده است که در راستای تغییر ساختار سیاسی حاصله از نهضت مشروطیت و با هدف دسترسی رضاخان به ریاست جمهوری صورت گرفت و در پس آن اهدافی چون تمرکز مقتدرانه سیاسی و برپایی حاکمیت اقتدارگرا و مدرن قرار داشت (رک. رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۴۰) البته بارقه های آغازین این حرکت را باید در سال های پس از جنگ جهانی اول جست و جو کرد و نمی توان آن را صرفاً محصول سال ۱۳۰۳ خورشیدی دانست. به واقع، ناکامی نهضت مشروطیت در تحقق بخشیدن به آرمان هایش از یک سو و مشاهده نابسامانی هایی چون: پراکندگی منابع قدرت، منازعه مستمر بین نهادها و نخبگان

۱۳۶ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

سیاسی، آشفته‌گی اقتصادی، مداخلات امپریالیسم، گسترش ناامنی و ... از سوی دیگر، باعث گردید تا روشن‌فکران سرخورده از مشروطیت و تجدّدگرایان غرب‌گرا به این جمع‌بندی برسند که ایجاد دولتی مطلقه با ظاهری آراسته و دموکراتیک، می‌تواند مقدمات تکوین یک دولت - ملت مدرن را فراهم سازد و در نتیجه این فرایند، بسترهای اجتماعی - اقتصادی متناسب، شکل خواهند گرفت و نهادهای مردم‌سالار بر بنیانی استوار بنا خواهند شد.

ب) جمهوری در ادبیات

پس از آن‌که این آرمان در ادبیات سیاسی و روشن‌فکری ایران عهد مشروطه مطرح شد، ظهور رضاخان در صحنه سیاسی کشور، اندیشه جمهوری‌خواهی را حول محور او متمرکز ساخت و وی را در کانون توجه متجدّدان شائق به اصلاحات، قرار داد. در نتیجه، با هدایت پنهان و آشکار عوامل پشت صحنه، روزنامه‌ها و محافل فرهنگی و سیاسی به اشاعه اندیشه جمهوری‌خواهی و نکوهش سلسله قاجار پرداختند و با انجام گردهمایی‌ها، تظاهرات خیابانی و حتی توسل به کنسرت‌ها، نمایش‌نامه‌ها و شعرخوانی‌هایی در ستایش جمهوریّت و در اماکن عمومی، یک صدا، خواهان برپایی ساختار سیاسی جمهوری در ایران شدند.

این‌گونه به نظر می‌آید که جدا از جنبه‌های تجدّدگرایانه و مبانی فکری جمهوریّت، در حقیقت، هیاهوی مذکور، تاکتیکی ماهرانه بود که با انواعی از جنگ روانی و جنجال تبلیغاتی می‌کوشید به تضعیف دولت قاجار و مقدمه‌سازی صعود سردار سپه موفق گردد. لذا شعار جمهوری‌خواهی در باطن برای حذف احمدشاه قاجار و برقراری یک حکومت جمهوری شبیه جمهوری آتاتورک در ترکیه و در ظاهر برای پایان دادن به بی‌ثباتی و نابسامانی ایران داده می‌شد. در حقیقت، چنان‌که نویسندگان اروپایی نیز خاطرنشان

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۳۷

ساخته‌اند، هدف رضاخان این بود که راهی را برای انقراض سلسله قاجاریه بیابد، اما ناگزیر به رعایت احتیاط و دوراندیشی نیز بود (رک. آوری، ۱۳۷۷: ۵۴۰) با این همه، نقشه برپایی ریاست جمهوری رضاخان به دلایل عدیده، ناکام ماند و اجرا نشد. اما شکل دیگری از برپایی نظام تمامیت خواه و تمرکزگرا با صعود رضاخان به تخت سلطنت و برقراری نظام خودکامه و دولت شبه مدرن تحقق یافت.

پ) واکنش‌ها

در واقع، قضیه جمهوری خواهی هم مانند امواج مشروطه خواهی در بین اقشار جامعه ایران وجود داشت، چنان که مشروطه طلبان در زمره طبقه دوم جامعه بودند و طبقه اول و سوم جامعه با آن مخالف و نا آشنا، جمهوری هم به همین منوال بود. منتهی «تفاوتی که بین جمهوری با مشروطه بود آن است که مشروطه بر ضد دولتی بسیار فاسد و درباری تباه و پادشاهی مستبد برپا شد و علمای مملکت که نفوذ بسیار شدیدی در مردم داشتند، از آن فکر حمایت کردند... اما جمهوری بر ضد حکومت مشروطه و قانون اساسی برپا شد» (بهار، ۱۳۵۷: ۴۱) از این رو تعجبی نداشت که عده‌ای در آغاز کار، فریب شعارها و ظاهر موضوع را بخوردند. چنان که شاعر آزادی خواهی چون عارف قزوینی، غافل از کنه ماجرا، در حمایت از جمهوری، نمایش‌های مهمی در گراند هتل ترتیب می داد و از فواید جمهوری داد سخن می راند. به علاوه، موافقت بی پرده سردار سپه با جمهوری، هاله‌ای از ابهام و تردید برای صاحبان اندیشه ایجاد و همین بیم و تشکیک بازتاب گسترده‌ای در جامعه آن عصر حاصل کرد.

شماری از شاعران مشروطه در برخورد با وقایع زمان خود، گاه دچار تردید بوده و بعضاً موضع موافق با جو حاکمیت - علی رغم میل باطنی - داشته‌اند و یا با هنرمندی خاصی، طرفداری خود را به اثبات رساندند. لذا واقعه جمهوری برای این دسته از

۱۳۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پی‌درپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

شاعران بیش از آن‌که یادآور برپایی دموکراسی و مردم‌سالاری باشد، مترادف با تثبیت قدرت رضاخان و نابودی مظاهر آزادی بیان و اندیشه بوده است. در نتیجه، اینان جمهوری را وزنه‌ای به نفع حاکمیت رئیس‌الوزرا می‌دیدند؛ چنان‌که برای شمار دیگری از اقشار سنت‌گرا و دین‌مدار جامعه آن روزگار، جمهوری مساوی بود با ترویج بی‌دینی و حذف علما از صحنه سیاست که نمود آشکار آن، سیلی خوردن آیت‌الله مدرس از طرفداران یقه‌دریده جمهوری بود (رک. همان: ۴۳).

از آن‌جا که شاعران این عهد با چنین رخدادی، برخوردی متناقض و دوگانه داشته‌اند، به جاست که نخست شعر و شیوه ادبی و بینشی آن‌ها را بیان کرده و آن‌گاه به بررسی اشعار و مقالات آن‌ها در خصوص جمهوری خواهی بپردازیم.

ت) جمهوری در میان سخنوران

چنین به نظر می‌آید که ساده‌ترین نوع دسته‌بندی، سخن‌سرایان مذکور را به دو گروه مخالف و موافق تقسیم می‌کند. با این حال، برای بررسی گرایش‌های سیاسی آنان در خصوص تقاضای جمهوریت، بهتر آن است که آن‌ها را تحت چهار گروه بررسی کرد. لازم به ذکر است دلیل این تقسیم‌بندی، کیفیت و محتوای اشعار چکامه‌سرایان مذکور می‌باشد:

۱. شاعرانی که با جمهوری رضاخانی مخالفت تام داشتند، اما اصل جمهوری را باور داشتند.

۲. شاعرانی که با طیب خاطر از پدیده جدید جمهوری استقبال نمودند.

۳. شاعرانی که موضع نامعلومی داشتند، اما ترجیح می‌دادند این نوع جمهوری ناکام

بماند.

۴. شاعرانی که دیدگاهشان با باور عامیانه یکسان بود و منطق محکمی بر عقایدشان

حاکم نبوده است.

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۳۹

و اینک برای تشریح این چهار نوع گرایش سیاسی، به نمایندگان نام‌دار گرایش‌های فوق اشارتی خواهد شد.

ت - ۱) سیدمحمدرضا میرزاده عشقی

سیدمحمدرضا میرزاده عشقی در سال ۱۳۱۲ ه.ق در همدان متولد شد. از دوره کودکی در تهران اقامت داشت و در مدارس فرانسوی، زبان فرانسه را فراگرفت. او مدتی در ترکیه ساکن بود و از طریق فضای فرهنگی و علمی آن کشور با ادبیات جدید ترکیه و اروپا آشنا شد. عمر کوتاه عشقی عمدتاً صرف روزنامه‌نگاری، ماجراهای سیاسی و اجتماعی و مبارزه در راه آزادی شد. او در سال ۱۳۰۳ ه.ش / ۱۳۴۲ ه.ق به ضرب گلوله عوامل دولت وقت به قتل رسید.

عشقی، شاعری بود که از تمام امکانات موجود خود برای مهار تبلیغات جمهوری استفاده می‌کرد. لذا «شاید هیچ شاعر دوره مشروطه به اندازه عشقی سر به سر جمهوریت رضاخانی نگذاشته باشد. او در مخالفت خود سخت‌پایی و سخت‌کوشی نشان می‌دهد» (آژند، ۱۳۸۴: ۲۷۲). عشقی چنان بی‌واهمه و با طنزی تلخ، با سلاح کاربکاتور و هجو و هزل، اسرار پشت پرده جمهوری خواهی را آشکار می‌کند و در اشعاری متهورانه تحت عنوان "جمهوری سوار، مظهر جمهوری، نوحه جمهوری" به ستیز با رضاخان برمی‌خیزد که همین زبان تند به قیمت جانس تمام می‌شود (رک. مشیری سلیم، ۱۳۵۷: ۲۷۷).

از آن جایی که عشقی مصلحت‌اندیش نبود، نمی‌توان مخالفت و موافقت او را با جمهوری به مصالحه تبیین کرد. عقیده‌ای که بارها از سوی منتقدان با واژگان متفاوت بیان شده است، گویای باوری است که می‌گوید مخالفت عشقی با جمهوری خواهی رضاخان ناشی از درایت سیاسی او بوده و طرفداران این عقیده معتقدند که عشقی هر چند خود هواخواه جمهوری بود، ولی چون به سردار سپه اعتماد نداشت با شعار جمهوری خواهی او

۱۴۰ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

مخالفت کرد (رک. آرین پور، ۱۳۷۵: ۳۶۳). مع الوصف، گرچه در درایت سیاسی او جای شک و تردید هم وجود دارد، اما مخالفت صریح او با شخص رضاخان، سبب شد که عشقی موضعی کاملاً غیر قابل باور اتخاذ کند. در آن سال‌ها بسیاری از روشن‌فکران ملی‌گرا و آتشین مزاج، همانند شخص عشقی - که نسبت به مواضع پیشین خود دچار تردید فزاینده‌ای شده بود - به مخالفان وضع موجود پیوسته بودند (رک. کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

نگاهی گذرا به اشعار عشقی نشان می‌دهد که وی با بی‌پروایی، گزنده‌ترین الفاظ را برای مذمت جمهوری به کار می‌برد و گویی صراحت بی‌نظیرش به قصد ترور جمهوری، چنان او را پیش می‌برد که فرجام محتمل این هیاهو را نیز پیش‌بینی می‌کند و با تشییع جنازه "جمهوری قلبی"، روایتش را به نقطه اوج می‌رساند. در صفحه پنجم آخرین شماره روزنامه میرزاده عشقی یعنی "قرن بیستم" عکس تابوتی نشان داده شده که عده‌ای آن را مشایعت می‌کردند و لاشخوران بر بالای تابوت در پرواز بودند. در حالی که در ذیل تصویر چنین نوشته شده بود "جنازه مرحوم جمهوری قلبی" و سپس آمده بود:

«آه که جمهوری ما شد فنا پیرهن لاشخوران شد قبا»
(مشیری سلیم، ۱۳۵۷: ۲۸۳)

مثنوی سیاسی "جمهوری سوار" یا همان داستان "کاکا عابدین و یاسی"، همراه کاریکاتوری است که در آن مردی خر سوار را نشان می‌دهد که خود را به پای خم رسانیده و مشغول خوردن شیره است و در کنار کاریکاتور مزبور چنین نوشته شده: «جناب جمبول بر خر جمهوری، سوار شده شیره ملت را مکیده و می‌خواهد به سر ما شیره بمالد!» (همان: ۲۷۷). انتخاب نام "یاسی" به کنایه از واژه سیاسی (با حذف سین) نشان‌دهنده رمزگونه و تمثیلی بودن مثنوی عشقی است. در حقیقت، منظور عشقی نشان دادن رضاخان به عنوان عامل دست‌پرورده انگلیسی‌ها بود و این‌که با حمایت آنان به قدرت رسیده و می‌خواهد به بهانه اعلام حکومت جمهوری، موقعیت خویش را تثبیت کند و در

نهایت هدفش مکیدن شیرۀ ملت و برقراری دیکتاتوری محض می باشد. شخص عشقی
دلیل بیان کردن این حکایت را این چنین ابراز می دارد:

«این حکایت زین سبب کردم بیان
تا شوند آگاه ابنای زمان
گر بخواهد آدمی، پی گم کند
پای های خویشان را سم کند
هر که اندر خانه دارد مایه ای
هم چو یاسی دارد، او همسایه ای
یاسی ما هست ای یار عزیز:
حضرت جمبول یعنی انگلیز
آن که دائم، کار یاسی می کند
وز طریق دیپلماسی می کند
ملک ما را خوردنی فهمیده است
بر سر ما شیره ها مالیده است!»
(همان: ۲۷۹)

همان طور که مشهود است واژگان "یاسی" و "دیپلماسی"، علاوه بر دربر داشتن حالتی
از نغمه و آهنگ موزون، محتوای سیاسی این مثنوی را به زیرکی نشان می دهد. عشقی
منظومه اش را چنین به پایان می برد:

«نقش جمهوری، به پای خر ببست
محرمانه زد به خم شیره دست
ناگهان، ایرانیان هوشیار
هم ز خر بدبین و هم از خر سوار
های و هوی کردند کاین جمهوری است،
در قواره از چه او یغفوری است!
پای جمهوری و دست انگلیس!
دزد آمد دزد آمد، ای پلیس
این چه بیرق های سرخ و آبی است
مردم، این جمهوری قلابی است»
(همان: ۲۸۰)

تنها مضامین منظوم عشقی نیست که محتوای نگرش ضد جمهوری خواهانه اوست. نثر
او و خاصه مقالات پرتب و تابش نیز جای درنگ و تأمل دارد و حتی به نظر می رسد منطق
عشقی در این موضوع، در قالب نثر استحکام بیش تری دارد. به طوری که در ابتدای مقاله
جمهوری چنین اظهار نظر می کند: «چیزی که خیلی مضحک به نظر می رسد این است که

گوسپندچران‌های سقز جمهوری طلب شده‌اند و این گوینده با یک من فُکل و کراوات ضد جمهوری هستم» (همان: ۱۴۰).

با نظر انداختن اجمالی به این مقاله، دلایل اصلی مخالفت عشقی مشخص می‌شود. او می‌نویسد: «جمهوری که سی سال مقدمه لازم دارد و حتماً باید به دست اقلاد دوهزار دیپلمه دارالفنون دیده اجرا شود، ملت ایران با دست چند نفر بین‌النهرینی و ... در عرض سه ماه آن را ساخت» (همان: ۱۴۱). از دیدگاه منطقی این شاعر جوان و تحصیل‌کرده، برقراری یک نظام مدرن سیاسی - که ایرانیان با آن آشنایی چندانی هم ندارند - به سهولت امکان‌پذیر نیست و تأسیس جمهوری، عملی شتاب‌زده خواهد بود. وی برای این که عامه مردم مقاصد او را درک کنند، تلاش دارد تا با بهره‌گیری از اصطلاحات عامیانه و مصطلح مردم کوچه و بازار، درک عوام را به درک خود نزدیک کند. لذا با مثال‌هایی نظیر: "گر به‌ای که از گل درست شده" یا "مردمانی که برای اولین بار پرده سینما را مشاهده کرده‌اند" می‌کوشد واقعی نبودن شعارهای تجدیدطلبان افراطی و تصنعی بودن تشکیلات جمهوری را نشان دهد. پایان مقاله جمهوری قلابی او بدان‌جا ختم می‌گردد که «عجالتاً یک عده هنوز نفهمیدند که این جمهوری! جمهوری نبود! و سینمای جمهوری بود، ولی حتماً تا چندی دیگر خواهند فهمید» (همان: ۱۴۲).

این چکامه‌سرای آزادی‌خواه در مقاله دیگر خویش با عنوان "اول کله مردم را عوض کنید و بعد کلاه آن‌ها را" واضح‌تر سخن می‌گوید و پس از اندکی مقدمه‌چینی، عقاید نوگرایانه خویش را چنین مطرح می‌کند که: باید شرایط و مقدمات مهیا شود. در ایران بدون خط آهن و یا استخراج معادن، جمهوری و جمهوری‌خواهی حرفی بیهوده و گزاف است. عشقی در راه تنویر افکار عمومی می‌نویسد «در این مملکتی که پستش با الاغ اداره می‌شود، در این مملکت جهل در این مملکت خشت و گل، ... جمهوری چه معنی داشت» (همان: ۱۴۴) وی در جای دیگری نیز بدین معنا اشاره دارد. در مقاله "جمهوری نابالغ"

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۳۳-۱۵۹ □ ۱۴۳

تأکید او بر این حقیقت است که اکثریت افرادی که هنوز معنی قانون و مشروطه را نفهمیده‌اند، خواهان جمهوری شده‌اند.

در مقاله‌ای مندرج در شماره آخر روزنامه قرن بیستم، شاعر انقلابی پس از آن‌که نقش‌ها و اجزای سازنده آرم "جمهوری" را به گونه‌ای طنزآمیز شرح می‌دهد، به طرز شگفت‌انگیزی، نماد جمهوری را در مقابل نشانه‌ها و نقوش بازمانده از ایران باستان قرار داده و به ریشخند می‌نویسد: «در یک گوشه این آرم و بالای سر آن‌ها خورشید ایران دیده می‌شود که با کمال عبوسی اخم و تخم به این منظره اوایل نگاه کرده، ضمناً یک نقش مسخره‌ای در زیر لبان او پیداست که در عین تکدر باز به خدای ایران و به علامت فروهر که یادگار عظمت و موحدی ایرانیان باستان است اعتماد نموده و این آرم وحشیانه (بیخشید متجددانه) را مسخره می‌نماید» (همان: ۱۰۶).

برای درک چنین تطبیق ناهمگونی، باید بین مخالفت عشقی با نظام جدید و دل‌بستگی شدید او به مظاهر ایران باستان ارتباطی ولو ضعیف برقرار کرد تا بخشی از علل ستیز او را با نظام دموکراتیک جمهوریّت دریافت. بدین ترتیب، عشقی که از پس نهضت مشروطه تا این زمان، از ناکامی‌های موجود و عدم تحقق آرمان‌های مشروطه‌خواهان و روشن‌فکران دل‌سوز رنج می‌برد و خواهان کامل شدن جنبش مشروطه‌خواهی بود، ناخرسندی خویش از شرایط موجود و نیز یأس و حرمانش را از توسعه مدنی در اشعار احساسی و مقالات روزنامه قرن بیستم خویش بروز داد.

ت - ۲) عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف قزوینی در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در قزوین زاده شد. نیاکان او از رودبار قزوین بودند. درباره عارف می‌شود به سه وجه شخصیتی او؛ شاعری، موسیقی‌دانی و وطن‌پرستی اشاره کرد. درباره شعر او باید گفت که وی نخستین سراینده

۱۴۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

تصنیف و غزل سیاسی به شمار می‌رود. شعرهایی که دهان به دهان در بین مردمان آن عصر زبان زد می‌شد. هم‌چنین، عارف از نخستین کسانی است که در ایران کنسرت برگزار کرده است. کنسرت‌های او چنان بود که در آن‌ها خودش، هم شعر را می‌سرود، هم آهنگ را می‌ساخت، هم ساز می‌زد و هم تصنیفش را می‌خواند؛ تصنیف‌هایی با مضامین عالی درباره "وطن"، "آزادی" و "بیداری"، اما درباره وطن‌پرستی او دو دوره قابل ذکر است:

ت - ۲ - ۱) از مشروطه‌خواهی و کسب عنوان شاعر ملی تا طرفداری از جمهوری خواهی.

ت - ۲ - ۲) از جمهوری خواهی تا نارضایتی از رضاشاه، تبعید به همدان و مرگی در انزوا به تاریخ ۲ بهمن ماه ۱۳۱۲ خورشیدی (رک. نصرتی، ۱۳۷۹: ۱۵۵).

عارف شاعری بود که با طیب خاطر از جمهوری خواهی استقبال کرد. وی بر خلاف عشقی که در جبهه‌گیری بر ضد جمهوری خواهی رضاخان، ایستادگی نمود و جان خود را بر سر این کار نهاد؛ از توان‌مندی‌های ادبی و ذوقی و هنری خویش در پیش‌برد اهداف طراحان و طرفداران جمهوریّت لحظه‌ای فروگذاری ننمود. عارف در شاه غزل خود با نام "جمهوری عشق - سلطنت حُسن" به بیان محاسن قدرت رضاخان پرداخت و با افتخار او را ستود و چنین عنوان کرد که از مزایای حضور رضاخان، بریده شدن پای اجانب از ایران است.

«عشق! مرزادت آن دو بازوی پرزور قادر و قاهر تویی و ما همه مقهور
سلطنت حسن را دوام و بقایی نیست مباح ای پسر مخالف جمهور»
(عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۲۷)

البته نباید از نظر دور داشت که قهرمان‌گرایی، یکی از ویژگی‌های جریان‌های فرهنگی آن روزگار بوده است و کم نبودند نویسندگان و سخن‌سرایانی که به ستایش و تمجید رجال تاریخ ایران می‌پرداختند. عارف نیز چندی قبل با اشعارش نشان داده بود که

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۴۵

مشتاق و تشنه قهرمان پروری است و لذا به عنوان یک شاعر ملی، با مثنوی دلربای خویش، سرنوشت یک قهرمان ملی دیگر یعنی "کلنل محمدتقی خان پسیان" را چنین به ایجاز ثبت کرده بود:

«این سر که نشان سرپرستی است امروز رها ز قید هستی است»
(سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۱)

اما در پی بالاگرفتن تب جمهوری خواهی در ایران، عارف با سرودن "غزل جمهوری" علاقه و امید خویش به برپایی نظام آرمانی و مردم سالار را بروز داد و زمانی که در یک کنسرت شبانه، با حضور جماعتی از مردم تهران، چکامه خویش را در دستگاه ماهور و با طنین دل نواز خواند، شوری به پا کرد.

«به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک
کنون که می رسد از دور رایت جمهور
به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
پس از مصیبت قاجار عید جمهوری
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد»
(عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۲۸)

موافقت عارف با اصل جمهوری، تا حدّ زیادی به خاطر علاقه و امید او به سردار سپه بود و به همین خاطر نیز، لقب کاوه حداد را برای رضاخان به کار می بندد تا ممدوح خویش را با قهرمان باستانی اساطیر ایران یکی کرده باشد. شاعر شوریده قزوینی در غزل دیگری که آن را در دستگاه بیات ترک نواخته است، احمدشاه قاجار و افسین تاجدار دودمان قجر را به ریشخند گرفته و در مقابل، سردار قزاق را عامل بقای ایران معرفی می کند:

«سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد
مژده ده مژده جمهوری ما تا همه جای
خبر مقدم گل تا همه جا خواهد برد
هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد

۱۴۶ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پی‌درپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

سر بازار جنون عشق شه ایران را در اروپا چه خوش‌انگشت‌نما خواهد برد
کس نپرسید که آن گنج جواهر کزهند نادر آورد، شهنشه به چه جا خواهد برد»
(همان: ۲۸۴)

نفرت عارف از سلسله پادشاهی وقت در ایجاد دل‌بستگی او به جمهوریت بی تأثیر
نبوده است: «روزی که نغمه جمهوری ساز شده به حکم روح انعطاف‌پذیر خود و کینه
دیرینه‌ای که از خاندان قاجار به دل داشت، در گراند هتل تهران نمایش‌نمایی ترتیب داد و
در این باره چنان خودنمایی کرد که بعدها به اشعار او استناد جستند» (آرین‌پور، ۱۳۷۵:
۳۵۴) بدین ترتیب، پیش از برقراری نظام جمهوری، آن را عارف سروده بود. سرودی که با
نکوهش قاجار از صحنه نمایش و کنسرت گراند هتل تهران، چنین به گوش همگان
می‌رسید:

«سلطنت گرفت گورو نام جمهوریت از نو
همچو خور افکنده پرتو بخ شد نور علی نور
دور باید شد ز او هام بایدی بر چیدن این دام»
(عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۴۱۷)

شاید این هم یکی از تفاوت‌های بینشی عارف قزوینی با سایر ادبای هم‌عصرش باشد،
این که نه تنها با جمهوری خواهی سر سازگاری داشت که در قالب آواز و ترانه، شعر
جمهوریت را با هیاهوی بسیار در میان مردمان پراکند.

ت - ۳) ملک الشعرا بهار

محمدتقی بهار معروف به ملک الشعرا (۱۲۶۶ - ۱۳۳۰ ه.ش) پسر میرزا محمدکاظم
صبوری، ملک الشعرا استان قدس رضوی بود که در هجدهمین بهار زندگی خود، بر
جای پدر نشست و بعد از کسب علوم ادبی از محضر فضلالی خراسان، شاعری را پیشه

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۴۷

خود کرد. در همان حال که در انجمن های آزادی خواهان حاضر شد و ضمن عضویت در انجمن سعادت، نخستین اشعار ملی خود را در روزنامه ها چاپ کرد. بهار در سال ۱۳۳۲ ه.ق به نمایندگی از مردم سرخس، کلات و درگز به مجلس شورای ملی راه یافت. دو سال بعد با تأسیس انجمن ادبی دانشکده، بسیاری از شعرا و نویسندگان را گرد خود آورد. گرچه در تمام دوران حکومت پهلوی اول، صلاحیتش برای ورود به مجلس رد می شد و در حبس و تبعید به سر می برد؛ لیکن در مجلس پانزدهم به نمایندگی از سوی مردم تهران برگزیده شد و در کابینه قوام عهده دار وزارت فرهنگ شد. بهار پیش از مرگ در بهار ۱۳۳۰ ه.ش ریاست نخستین کنگره نویسندگان ایران را بر عهده داشت (رک. خطیبی، ۱۳۷۷: ۶۹۸ - ۷۰۴).

در یک نگاه اجمالی، زندگانی سیاسی این سخن سرای خراسانی مانند دیگر جنبه های زندگانی او پیچیده و پرفراز و نشیب به نظر می آید. از این رو، حیات سیاسی بهار را می توان از منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار داد، از فعالیت های حزبی، مبارزات پارلمانی و نمایندگی او در دوره های مجلس شورای ملی، گرفته تا جبهه گیری در برابر استعمارگران و مخالفت با طرح تغییر سلطنت و در نهایت پذیرش مسئولیت سیاسی در دستگاه پهلوی، یعنی نظامی که سرسختانه با آن به مبارزه برخاسته بود. همین فراز و فرودها و بسیاری از مسائل دیگر است که سبب می شود تا او را شاعری پنداریم با موضعی نامعلوم در قبال جمهوری خواهی. هرچند در نهایت، علاقه مند به ناکامی جمهوریّت بود.

در رابطه با جمهوری دو سروده در دیوان بهار به چشم می خورد. در "غزل جمهوری" بهار یادآور می شود که اساس طرح جمهوری سردار سپه ضدّیت کامل با مشروطیت و قانون اساسی دارد و بهانه ای است تا به نام اراده ملی، قانون اساسی را لغو کنند. لذا مطابق این عقیده می سزاید:

«جمهوری سردار سپه مایه ننگ است
بی علمی و آوازه جمهوری ایران
آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت
افسانه جمهوری ما ملت کودک
در پرده جمهوری کوید در شاهی
کاین صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است
این حرف درین مملکت امروز جفنگ است
این گوهر پرشعشه در کام نهنگ است
عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است
ما بی خبر و دشمن طماع زرنگ است»
(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۵)

در واقع، استدلال بهار در مخالفت با طرح جمهوری همانند برهان مدرس بود که گفته بود: «مجلسی که به قانون اساسی و وفاداری به مشروطه و شاه مشروطه قسم خورده بود، صلاحیت تغییر نظام سیاسی را نداشت» (مکی، ۱۳۵۹: ۸۶۶). برای درک بهتر قضیه، شناخت موضع‌گیری بهار در مجلس پنجم حائز اهمیت است. در این دوره، بهار به خاطر اعتقاد راسخ به قانون اساسی و نهادهای مشروطه، در نظر دستگاه سیاسی رضاخان شخصی ناراضی جلوه می‌کرد اما باز می‌کوشید از مخالفت صریح و بیان هیجان‌آمیز در باب مسائل جاری خودداری کند. نکته حائز اهمیت آن بود که غزل جمهوری بهار حاصل تجزیه و ترکیب مسمطی بوده است که به "مسمط موشح" (رک. شمیسا، ۱۳۷۵: ۶۹) نام‌بردار گشته است، زیرا در دو معنای متضاد پرورده شده است. گرچه ظاهر شعر تباینی با موضوع مد نظر شاعر یعنی جمهوری خواهی نداشت، اما چون ژرف‌بینان به تجزیه و ترکیب این مسمط دست می‌بازیدند، غزلی در مخالفت با جمهوری به دست می‌آمد. به این منوال که مجموع کلمات اول سه مصراع هر بند با تمام مصراع چهارم هر بند یک بیت آن غزل می‌گردد.

«جمهوری ایران چو بود عزت احرار
ننگ است که ننگین شود این نیت احرار
سردار سپه مایه حیثیت احرار
این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است
حال خوش ایران شده مشهور در اقطار
از کار قشون کشور ایران شده گلزار

از ما چه توقع به قبال صف قاجار کاین فرقه بدین گله شبان نیست پلنگ است»
(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۴)

در نگاه نخست، این مسمط و غزل در کنار هم، متناقض و در حقیقت، نقض غرض به نظر می‌رسند، اما در تشریح آن می‌توان به برخی از اشعار بهار استناد نمود که از آن‌ها به عنوان سخنان نیمه‌علنی یاد می‌شود «این شعرها خطاب به شاه و حاوی و درخواست مستقیم یا ضمنی از او نیست، از آن شعرها که شاعر برای دل خود می‌گفته و نمی‌خواسته منتشر شود هم نیست. آثاری است که می‌توان به آن عنوان نیمه‌علنی داد، در این آثار و در نحوهٔ ارائهٔ آن‌هاست که روحیهٔ واقعی بهار، یعنی شیوهٔ زندگانی او کشف می‌شود. شیوه‌ای که می‌توان گفت نوعی شگرد زیستن به سبک شرقی است که ریشه در فرهنگ حاکم و محکوم و یادها و آموزه‌های تاریخی مردم ایران دارد. بین صراحت لهجه، یعنی زبان سرخی که سر سبز به باد می‌داد و چاپلوسی و مزاح‌گویی که آیین و وجدان را سیاه می‌کند راه سومی بوده است که برخی از بزرگ‌ترین ادبا و هنرمندان ایران بر آن گام زده‌اند. نوسان بین بیم و امید، بین جبن و شجاعت، بین خودداری و مهار نشدن، در این گروه آثار بهار شگفت‌انگیز و شایان تأمل است. این‌ها پرتوهای واقعی روح مردی فرهیخته، با فرهنگ و صاحب‌نظر است که هر چند می‌هراسد و هر چند برای زنده ماندن تملق می‌گوید نقش‌میش سر در پیشی را بازی می‌کند، ولی چون بسیاری از اسلاف خود، نمی‌تواند در لحظهٔ تعیین‌کننده، مهار زبانش را داشته باشد...» (سپانلو، ۱۳۷۴: ۷۸).

این دوگانگی در شعر ملک‌الشعرا را از طریق تجزیه و تحلیل ماهیت ستایش و نکوهشی که وی دربارهٔ رضاخان سردارسپه سروده است، می‌توان مورد بررسی و تبیین قرار داد. همانند مقالهٔ "توشیح عقاید" در روزنامهٔ نسیم صبا که موضوعی است بکر و جذاب در حیطهٔ مضمون‌پردازی‌های ادبی. اما جمهوری‌نامهٔ بهار اثری است که وی به هم‌یاری میرزادهٔ عشقی سرود و در روزنامهٔ قرن بیستم که سردبیری آن را شاعر جوان بر

عده داشت، منتشر کرد. هر چند رد پای عشقی را می‌توان به واسطه طنز یا س آلودی که در این اثر حاکم است، مشاهده کرد، اما اشتراک عشقی و بهار در سرودن این منظومه، جای تردید ندارد. در این اثر، مسئله جمهوری طلبی به شکل برجسته‌تر و بسیط‌تری مطرح شده است. شعر در قالب ترکیب‌بند سروده شده و یکصد و بیست بیت دارد، مشحون از اطلاعات گوناگون در خصوص انگیزش‌های برپایی جمهوری خواهی و هم‌چنین هویت طرفداران و برپاکنندگان آن در درون و برون مجلس شورای ملی. «جمهوری‌نامه عاری از ناسزاهای جنسی و کنایه‌های ناموسی است در مجموع طرحی است نسبتاً مفرح از کاریکاتورهای متعدد که در عین مفصل بودن، راحت خواننده می‌شود و در خاطر می‌ماند. تصویر افراد خلاصه و مختصر، هر نفر در یک بند و با توجه به خطوط اصلی و گاه سیما و رفتار آن‌ها ترسیم شده است و می‌توان تصور کرد که مردم آن روزگار را هم بسیار خندانده و هم به فکر فرو برده باشد. مضمون کلی جمهوری‌نامه، داستان مطرح و بایگانی شدن پرونده جمهوری خواهی از ابتدا تا انتها همراه با اظهار نظر است» (قائد، ۱۳۷۷: ۲۲۱).

صلای بهار و هم‌آوایی او با مخالفان طرح جمهوری از جمله میرزاده عشقی که در مقالات و اشعار تند و پرتوان او در روزنامه قرن بیستم منتشر می‌شد، زمانی رساتر شد که عشقی را در برابر خانه‌اش به قتل رساندند. از آن جایی که حادثه قتل عشقی، بر روح و روان بهار تأثیری تألم‌بار گذاشته بود؛ پژواک منطق تاریخی او در قالب اعتراضش به این واقعه اسفناک در صحن علنی مجلس شورای ملی شنیده شد: «جراید اقلیت را توقیف می‌کنید. گلوله به ما تحویل می‌دهید، اجازه نطق هم به ما نمی‌دهید... من بیست سال است در دهانه مرگ زندگانی می‌کنم... من از تهدید به قتل یا کشته شدن باکی ندارم. من عقیده‌ام این است که آن پنجه سرخ که یقه عشقی را گرفته و به طرف گور برد آن پنجه، پنجه دشمن است، باید مجلس آن پنجه و دست را قطع کند. آن دست و پنجه از هر آستینی که بیرون آمده باشد باید قطع شود. به شما می‌گویم اگر مجلس آن پنجه خائنه را قطع نکند، مردم

ایران آن دست و پنجه را قطع خواهند کرد، زیرا چنین دستی قابل تحمل ملت نیست و باید قطع شود» (بهار، ۱۳۵۷: ۱۰۹). تأکید بهار بر "پنجه" مبین تذکار و یادآوری لقب رضاخان "میرپنج" بود. کسی که بهار او را قاتل حقیقی عشقی می دانست. از آن جا که تبعات انتشار منظومه سیاسی "جمهوری نامه" گریبان گیر عشقی گردید و به قیمت جان آن شاعر ناکام تمام شد و بهار در سرایش این اشعار نقش مؤثری داشت؛ علت لحن تند شاعر و وکیل خراسانی مشخص می گردد. بهار و عشقی - که هر دو برخوردار از شرایط یکسان بودند و کسوت شاعری و نمایندگی مجلس را بر تن داشتند - هر یک مرام و منش خاصی را دنبال کردند. در حالی که تهوّر و بی باکی عشقی باعث شد تا جان بر سر عقیده خود بگذارد، اما بهار اعلان مخالفت مستقیم را، راه چاره نمی دانست و ایستادگی در برابر قدرت نابرابر را انتخاب نمی کرد. او می کوشید تا اظهار عقیده اش را در هزارتوی معانی و بیان ادبی ابراز کند. البته شخص ملک الشعرا در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی خود، عقیده واقعی خویش را چنین عنوان داشت: «من اذعان دارم که فکر و عقایدی بی آرایش و پاک در آغاز کار، مؤسس جمهوری شد، اما آن فکر پخته و ورزیده نبود!» (همان: ۴۱).

در نمایش نامه "جمهوری نامه"، هر یک از شخصیت های سیاسی در پوشش و چهره ای از مطایبه در صحنه حاضر می شوند. برای نمونه رضاخان را "شیطان رشتی" و "الدنگ" و "قلدر" لقب داده؛ تدین، عنوان "سقیه کهنه مشتی" را گرفته است و صبای روزنامه نگار را "بی شعور بد قیافه" خوانده است. هم چنین میان این کارگزاران گفت و گویی خیالی مجسم شده است و فرض بر آن است که آن ها در، زد و بندی نهانی در کار پیشبرد جمهوری اشتغال دارند و از هیچ کاری حتی نادیده گرفتن قانون اساسی و مجلس، پروایی ندارند و مضایقه نمی کنند.

۱۵۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

«دبیر اعظم آن رند سیاسی ز کمپانی نماید حقیق‌شناسی
زند تپیا به قانون اساسی به افسون‌های نرم دیپلوماسی
دریغ از رنج دور و راه بسیار...»

(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۶)

ظاهراً اشعار بسیاری در روزنامه‌های آن زمان بدون نام و به صلاح‌دید ملک‌الشعرا منتشر می‌شد و طبیعتاً به نفع شهرت بهار نیز تمام می‌شد؛ چرا که بسیاری می‌پنداشتند که اشعار سیاسی ضدحاکمیت، ساخته و پرداخته طبع روان و رندانه بهار است. از جمله روزنامه نسیم صبا به عنوان یکی از جرائد فکاهی و وابسته به جناح مخالف و اقلیت مجلس در تماس نزدیک با ملک‌الشعرا، مطالب و اشعاری بر ضد جمهوری خواهان رضاخانی منتشر می‌کرد. چنان‌که در شماره اول خود به تاریخ ۱۵ حمل ۱۳۰۳ ه.ش، اشعار ذیل را منتشر ساخت:

«شد مسخره جمهوری از آقای تدین شد مملکت آشفته ز غوغای تدین
آواز جماعت هله آواز خدا داد آن سیلی بر پیر عجب خوب صدا داد
آن سلطنت نیمه‌رمق را چه دوا داد یک هاتقی از غیب مرادوش ندا داد
شد مسخره جمهوری از آقای تدین شد مملکت آشفته ز غوغای تدین»
(مکی، ۱۳۶۲: ۱۷)

چندی بعد نیز بهار مقاله‌ای را در همان روزنامه نسیم صبا و به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۰۳ ه.ش منتشر ساخت با عنوان "توشیح عقاید" که وقتی کلمات اول آن را به ترتیب کنار هم جمع می‌نمودند، عبارت زیر از آن به دست می‌آمد:

«رضاخان بی‌سواد که وزرای خود را نتوانست به مجلس معرفی بنماید چطور لایق ریاست جمهور است، تأمینات نمی‌گذارد آزادانه بنویسیم لذا موشح، عقاید ملی حقه‌بازان

جمهوری خواهی و ادیبان سیاسی • دکتر محمدنبی سلیم، طاهره طریقت • صص ۱۵۹-۱۳۳ □ ۱۵۳

را می نویسیم و می گوئیم بگذار مرتجعین ما را تکفیر کنند» در حالی که اصل مقاله موجز و گیرای توشیح عقاید چنین بود:

رضای ملت بر این است که قائد ایران حکومت
خان خانی و ملوک الطوائفی را از دست یک مشت
بی سواد برهاند و مملکت ایران مانند ممالک مهم اروپا
که مقدرات خود را خودشان تعیین می کنند، بشود که
وزرای خود را به مسئولیت خود تعیین نموده و رئیس عالی خود را خود انتخاب کند -
هرگاه یک ملتی به واسطه موانع
نتوانست مقدرات خود را دست خود تعیین و در قضا یا
به مجلس و اراده نمایندگان تکیه کرده خود را زنده به عالم
معرفی کند نمی تواند در دنیای امروز زندگی مستقل بنماید. (همان: ۱۹).

ت - ۴) سید اشرف الدین گیلانی

سید اشرف الدین گیلانی متخلص و مشهور به نسیم شمال در سال ۱۲۸۷ ه.ق در قزوین به دنیا آمد و در ایام طفولیت ناگوار و دل خراش خود به یتیمی و تنگ دستی مبتلا شد. در جوانی به عتبات رفت و مقیم کربلا و نجف شد، اما عشق به میهن او را به ایران کشانید و پس از گذراندن دوره های آموزشی هیئت و جغرافیا و صرف و نحو و منطق و در رشت رحل اقامت افکند و در همان شهر نخستین شعرهای خود را سرود. اشرف الدین در سال ۱۳۲۵ ه.ق روزنامه ادبی و فکاهی کوچکی به نام "نسیم شمال" را در رشت منتشر کرد که شهرت اسمی وی را نیز تعیین کرد. نسیم شمال از محبوب ترین و معروف ترین شاعران ملی عهد مشروطه بوده است که اشعار فکاهی و انتقادی اش هر هفته در روزنامه چاپ شده و به دست مردم می رسید. گرچه شعرهای سید اشرف الدین به بلندای سخن

۱۵۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پی‌درپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

گویندگان نامور ادب فارسی نمی‌رسید، اما از حیث ترکیب عبارات و سبک بیان بر بسیاری از اشعار فکاهی و سیاسی آن زمان برتری دارد. اشعاری که در آن‌ها دفاع از استقلال ایران و دشمنی با متجاوزان و نیز ریشخند مستبدان و دشمنان آزادی موج می‌زد. سرانجام زندگانی این شاعر ساده، بخشنده و دوست‌دار زحمتکشان چندان خوشایند رقم نخورد. در سال ۱۳۰۵ ه.ش شایع شد که به جنون مبتلا شده و به این دستاویز او را به بیمارستان بردند؛ تا این‌که در فروردین ۱۳۱۲ ه.ش در آن محیط محنت‌افزا چشم از جهان فرو بست (رک. پروین، ۱۳۸۱: ۳۸۵).

در نگاه اول، شاید اشرف‌الدین گیلانی شاعری به نظر آید که دیدگاهش با باور عوام یکی بوده است و منطق محکمی بر عقاید وی مترتب نبود، اما فی الواقع، سید اشرف‌الدین در یک دوره ممتاز از تاریخ ادبیات ایران، با درک صحیح از موقعیت تاریخی و اجتماعی موجود، به تصویرگری استادانه از جامعه ایرانی پرداخت. تصاویری از تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی جامعه ایران در آستانه ورود به سده بیستم میلادی در شعر او هست که مبین چیره‌دستی و شعور هنری و سیاسی اوست. تنوع این چشم‌اندازها و گوناگونی تصاویر شاعرانه، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که در سراسر اشعار نسیم شمال هویدا است. به نحوی که اشرف‌الدین با طرح مسائل روز به شیوه اخبارگویی، حدی از آگاهی و وسعت دید خویش را نسبت به حوادث روزگار و احوال و روحیات مردم کوچه و خیابان نشان می‌دهد. بدین خاطر هم بود که این شاعر مردمی، ساده‌ترین طرز گفتار را برای ارتباط با مخاطبینش برمی‌گزیند (رک. محمدی‌زاده، ۱۳۸۳: ۵۲).

در قضیه واکنش نسبت به ماجرای جمهوریّت در سال ۱۳۰۳ ه.ش، نسیم شمال بیش‌تر از آن‌که قصد داشته باشد مقوله جمهوری را مطرح کند، آهنگ آن را داشت تا آن را زائد و بلااستفاده جلوه دهد. این مطلب را از عنوان "دری وری" شعرش می‌توان دریافت.

شعر نابی که طرح جمهوری را در ردیف حرف های گراف و بیهوده قرار می دهد و با زبانی طنزآمیز نیت دارد به این که عدم آگاهی عامه مردم را نسبت به درک مفهوم واقعی ساختار جمهوریّت، بارز و برجسته جلوه دهد، ولی در نهایت امر، این پدیده مدرن را امری مازاد و بیهوده برای ایران و ایرانیان می بیند. فلذا همین اظهار نظرش را در مستزاد "حالا زود است" نیز تکرار کرده است.

«آخرای هم وطنان صحبت جمهوری چه بود در کف بی خبران مشعل بی نور چه بود
اندرین مجلس غوغای کر و کور چه بود یا از این گفته جمهوری منظور چه بود
نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی

حال جمهوری طلب گشته گروهی یک سر خانه ظلم شود بلکه ازو زیر و زبر
چون که تنها نشود کار جماعت بهتر گشته جمهوری طلب بر روش اهل هنر
نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی

ملک جمهوری طلب علم و هنر می خواهد سیم می خواهد جمهوری و زر می خواهد
پارلمان از همه اقلیم خبر می خواهد از خیال همه ترتیب اثر می خواهد
نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی»

(گیلانی، ۱۳۶۳: ۷۱۲-۷۱۰)

نسیم شمال در شعری دیگر با عنوان "حالا زود است" جمهوری را با مشروطه در ترازوی قیاس قرار داده و تضادی را بین جمهوری و دیانت تصویر می سازد که به زعم او، از بی دانشی سرچشمه می گیرد.

«بهر ملت ایران جمهوری زود است از حقیقت انصاف که دوری حالا زود است

علما همه گفتند صبوری حالا زود است افترازدن از کین به نوری حالا زود است
چه ما علم نداریم ز غم زار و نزاریم

از مشروطه چه فهمیدیم تا ز چه جمهوری ببینیم از گلشن جمهوری اگر یک گلی بچینیم
فرداست که بینی همه با ناله قرینیم در غم شده مستغرق به این آه آتشینیم
قلم در کف عقل است سخن همه نقل است»

(همان: ۷۱۱)

ظاهراً مخالفت و یا موافقت با استقرار نظام جمهوری در ایران، چه از سوی نخبگان سیاسی و فرهنگی و چه از جانب عامه ملت، بر پایه شناخت و یا شیوه مبارزاتی درستی شکل نپذیرفته بود. مردم و بعضاً منورالافکران عصر قاجار در بدو ظهور مشروطیت نگاهی خام و سطحی به این پدیده نو داشتند. «ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم ولی آنچه شنیده بودیم و آن‌هایی که ممالک مشروطه را دیده‌اند به ما گفتند؛ مشروطیت موجب امنیت و آبادانی مملکت است ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نماییم» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۲۶)

از طرف دیگر، مجری طرح جمهوری ایران، یعنی شخص رضاخان نیز اصراری به جمهوریت نداشت و مسند قدرت برای او مهم تر بود. «مخالفتان سردار سپه با او به عبث بر سر عنوان آتی اش کشمکش می‌کردند، چیزی که برای شخص او اهمیتی نداشت او را خان بنامند یا خلیفه یا رئیس جمهور مادام‌العمر یا پادشاه یا هر چه دلشان می‌خواهد» (قائد، ۱۳۷۵: ۲۲۵) بر همین منوال پس از آن‌که تظاهرات مردم تهران و شعار علیه جمهوری در دوم فروردین ۱۳۰۳ ه.ش به زد و خورد سربازان و تظاهرکنندگان انجامید و کمی بعد هم وکلای مجلس، به تدارک استیضاح رئیس‌الوزرا مشغول شدند؛ رضاخان نگران از تزلزل

موقعیتش، از نقشه جمهوری خواهی صرف نظر کرد؛ خاصه که از مخالفت عناصر مذهبی و سنتی هم چون روحانیون و بازاریان نیز می ترسید.

نتیجه

در قضیه جمهوری خواهی، رضاخان میرپنج به عنوان فردی از یک طیف ظاهراً روشن فکر (افسران نظامی) با حمایت گرم و شورانگیز تجددگرایان جوان و پشتیبانی ضمنی اشرافیت سنت گرا، به تأسی از سیاست مصطفی کمال آتاتورک، برای تغییر مبانی جامعه و نوسازی فرهنگی به سبک غرب تلاش نمود و مدل جمهوری را برای تحقق روند مدرنیزاسیون مناسب تشخیص داد. هرچند که بین او و آتاتورک از جهاتی تفاوت وجود داشت. از جمله این که آتاتورک موفق شد تا پشتیبانی پرشور روشن فکران را به سوی حزب جمهوری خواه وابسته به خود سوق دهد؛ در حالی که رضاخان نتوانست جمهوریّت و فایده و ضرورت آن را به درستی برای همگان، خاصه مخالفان سنت گرا و متنفذ خود یعنی روحانیون و بازار به درستی تبیین نماید. از همین رو است که بازخورد شیوه رضاخان و تجددگرایان هواخواه وی در شناخت از اقشار فعال شهری و نخبگان متنفذ اجتماع و در نوع متفاوت نگرش و بیان ادیبان چکامه سرای این عهد هویدا می گردد. آن ها که میراث خواران جریان روشن فکری ایران در اواخر سده نوزدهم میلادی و پیش روان جریان ادبیات سیاسی سده بیستم میلادی در ایران و در قلمروی ادبیات فارسی بودند، موفق شدند با استفاده از کنجکاوای جامعه در مورد پدیده های مدرن و حساسیت اقشار سنتی نسبت به آرمان های تجددگرایان، از تحولات سیاسی و اتفاقات بدیع، مضامین و سوژه های جذاب و بکری خلق کنند. بدین ترتیب، شاعران نامدار و فعال عرصه ادبیات سیاسی این عصر در دو جناح موافق و مخالف - با تحوّل نهاد مدیریتی کشور - صف آرایی کردند. آن دسته از مخالفانی که نتوانستند با صراحت، عقیده شان را

۱۵۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، زمستان ۱۳۹۰

بیان کنند و یا به مبارزه علنی سیاسی اقدام کنند؛ مانند عشقی و ملک‌الشعرا سکوت را جایز ندیدند و با فنون ادبی و شگردهای هنری، عقاید خود را ابراز کردند. گروه اندکی هم که با جریان رایج موافق و همراه بودند، در پی تغییر سیاست کارگزاران نوظهور و عقب‌گرد از برنامه استقرار نظام مردم‌سالار، منفعلانه سر در گریبان انزوا کشیدند و ادبیات سیاسی دوره پهلوی اول را به سمت رکود کشانیدند. در همین اوان بود که شعر کلاسیک با ملک‌الشعرا بهار به پایان رسید و شعر نو با تلاش‌های تدریجی از سوی نیما شروع شد. شعری که هنوز قادر نبود مضامین سیاسی روز را به مانند سبک کلاسیک به سوژه‌های داغ و جنجالی تبدیل کند و موجی از اعتراض را باعث گردد.

منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. آدمیت، فریدون. (۱۳۵۵). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران: پیام.
۲. آربین پور، یحیی. (۱۳۷۵). از صبا تا نیما. تهران: زوّار.
۳. آژند، یعقوب. (۱۳۸۴). تجدد ادبی در دوره مشروطه. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۴. آوری، پیترو. (۱۳۷۷). تاریخ معاصر ایران (انقراض سلسله قاجاریه). ترجمه محمد مهرآبادی. تهران: عطایی.
۵. اشرف‌الدین حسینی. (۱۳۶۳). دیوان نسیم شمال. به کوشش حسین نمینی. تهران: فرزانه.
۶. بهار، محمدتقی. (۱۳۵۷). تاریخ مختصر احزاب سیاسی. تهران: امیرکبیر.
۷. _____ . (۱۳۸۰). دیوان بهار، جلد ۱. تصحیح چهارزاد بهار. تهران: توس.
۸. _____ . (۱۳۸۰). دیوان بهار، جلد ۴. تصحیح چهارزاد بهار. تهران: توس.
۹. پروین، ناصرالدین. (۱۳۸۱). سرگذشت نسیم شمال. تهران: مجله ایران شناسی.
۱۰. خطیبی، حسین. (۱۳۷۷). محمدتقی بهار در دانش‌نامه جهان اسلام. تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
۱۱. رحمانیان، داریوش. (۱۳۷۹). چالش جمهوری و سلطنت در ایران. تهران: مرکز.
۱۲. سیانلو، محمدعلی. (۱۳۷۴). بهار. تهران: طرح نو.
۱۳. _____ . (۱۳۷۵). شهر شعر عارف. تهران: علمی.
۱۴. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). نگاهی تازه به بدیع. تهران: فردوس.
۱۵. عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). کلیات دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی. به کوشش عبدالرحمن. سیف آزاد. تهران: سپهر.
۱۶. قائد، محمد. (۱۳۷۷). میرزاده عشقی، سیمای نجیب یک آنارشویست. تهران: طرح نو.
۱۷. کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۸). اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
۱۸. مکی، حسین. (۱۳۵۹). مدرس قهرمان آزادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۹. _____ . (۱۳۶۲). تاریخ بیست ساله ایران. تهران: علمی.
۲۰. ملائی توانی، علیرضا. (۱۳۸۱). مشروطه، جمهوری، ریشه‌های نابسامانی در ایران. تهران: گستره.
۲۱. میرزاده عشقی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). کلیات مصور میرزاده عشقی. به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی.
۲۲. نصرتی، عبدالله. (۱۳۷۹). تحلیل اجتماعی شعر مشروطیت. همدان: مفتون همدانی.

ب) مقالات:

۲۳. محمدی‌زاده، رضا. (۱۳۸۳). "مردی که می‌خندد". در فصلنامه سوره. شماره ۱۱. مهرماه ۱۳۸۳. صص ۵۲-۵۵.